

## بحثی پیرامون مبانی پایه ای سوسیالیسم علمی

( 19 )

### ضرورت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و مقوله اعدام

" نه كشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه كشف مبارزه میان آنها ، هیچکدام از خدمات من نیست . مدتها قبل از من مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی و اقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند . کاری که من کردم و تازگی داشت عبارت از اثبات نکات زیرین است :

- 1- اینکه وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین در تکامل تولید است ،
- 2- اینکه مبارزه طبقاتی الزاماً کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میسازد ،
- 3- اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی کلیه طبقات و بسوی جامعه بی طبقه . "

( مارکس- نامه به ویدمایر- 5 مارس 1852 )

" این سوسیالیسم ، اعلان انقلاب مداوم است ، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا است ، بمثابة پله ای ضروری برای گذار بسوی محو اختلافات طبقاتی بطور کلی ، محو کلیه روابط اجتماعی متناسب با این روابط تولید و دگرگونی همه افکاری که از این روابط اجتماعی برمی خیزند . "

( مارکس- مبارزه طبقاتی در فرانسه از 1848 تا 1850 )

" هنگامی که شرایط موجود ستمگری از طریق انتقال کلیه وسایل کار به تولید کنندگان از میان رفت و هر فردی که به کار توانا است مجبور شد برای گذاران زندگی خود کار کند ، آنگاه یگانه پایه سلطه و ستمگری طبقاتی نیز فرو خواهد ریخت . اما پیش از آنگاه چنین تحولی بوقوع بپیوندد ، دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و نخستین شرط آن ارتش پرولتاریا است . "

( مارکس- درباره هفتمین سالگرد انترناسیونال سپتامبر 1871 )

" انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که یادگار گذشته است ، شگفت آور نیست ، اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده هائی که یادگار گذشته است ، به قطعی ترین شکلی قطع رابطه کند .

( مارکس و انگلس- مانیفست حزب کمونیست فوریه 1848 )

" کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند . آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود ، از راه جبر ، وصول به هدفهایشان میسر است . بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند . پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند ، ولی جهانی را بدست خواهند آورد "

( مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست 1848 )

" در این جا سر و کار ما با آنچه با آنچنان جامعه کمونیستی نیست که بر پایه خاص خود بسط و توسعه یافته باشد بلکه برعکس با چنان جامعه ای است که بتازگی از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده است . چنین جامعه از هر حیث اعم از اقتصادی ، اخلاقی و فکری هنوز آثار جامعه کهنه ای را که از درون آن سر بدر آورده است ، در بر دارد . "

( مارکس : انتقاد از برنامه گتا اوائل مه 1875 )

" کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد ، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی خارج نشده باشد . محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات ، بمعنای آنست که از سر و ته آن زده شود ، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد . مارکسیست فقط آنکسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد . وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده

بورژوازی عادی ( و همچنین بورژوازی بزرگ ) با یک مارکسیست در همین نکته است . با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود ."

( لنین : دولت و انقلاب 1917 )

" در هر انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم دیکتاتوری بدو علت عمده و یا در دو جهت عمده ضروریست . نخست اینکه سرمایه داری را نمی توان مغلوب نمود و ریشه کن ساخت مگر از طریق درهم شکستن بی امان مقاومت استثمارگران که بلافاصله نمی توان آنها را از ثروتشان و از برتری های تشکیلات و معلوماتشان محروم ساخت و بالنتیجه طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند واژگون سازند . دوم آنکه هیچ انقلاب کبیر و بویژه انقلاب سوسیالیستی ، حتی اگر جنگ خارجی هم در بین نباشد ، ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین هم کشوران انجام پذیرد . جنگی که ویرانی حاصله از آن از جنگ خارجی هم بیشتر است و هزارها و میلیونها موارد تزلزل و نوسان از یک سو بسوی دیگر را در بر دارد و حاکی از یک وضع بی نهایت نامعین و نا متعادل و آشفته می باشد و بدیهی است که هیچ یک از عناصر فساد جامعه کهنه که ناگزیر بسیار کثیرالعهده و اکثراً با خرده بورژوازی مربوطند ( زیرا خرده بورژوازی را هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه ورشکست و نابود می کند ) نمی توانند در یک چنین تحول عمیقی " خودنمایی " کنند مگر از راه افزایش جرائم ، اوباشی ، ارتشاء احتکار و انواع فسادات دیگر . برای اینکه بتوان از عهده همه آنها برآمد ، زمان و سرپنجه آهنین لازمست . هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم این موضوع را بطور غریزی حس نکرده و با تیرباران دزدان در محل ارتکاب جرم قاطعیت نجات بخشی از خود نشان نداده باشند . مصیبت انقلاب های پیشین در این بود که شور انقلابی توده ها که آنها را در حالت پراکنجستگی نگاه می دارد و به آنها نیرو می دهد تا عناصر فساد را بطرز بی امانی سرکوب نمایند ، برای مدتی مدید کفایت نمی کرد . علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی دوامی شور انقلابی ، ضعف پرولتاریا بود که تنها کسی است که قادر است ( در صورتیکه بحد کافی کثیرالعهده و آگاه و با انضباط باشد ) اکثریت زحمتکشان و استثمارشوندگان ( بزبان ساده تر و عامه فهم تر اکثریت تهیدستان ) را بسوی خود جلب کند و قدرت حاکمه را بمنظور سرکوب کامل تمام استثمارگران و تمام عناصر فساد برای مدتی بحد کافی طولانی در دست خود نگاه دارد .

همین تجربه تاریخی تمام انقلاب ها و همین درس تاریخی- جهانی- اقتصادی و سیاسی بود که مارکس آن را تلخیص نمود و فرمول کوتاه ، صریح ، دقیق و روشن- دیکتاتوری پرولتاریا را بدست داد ."

( لنین : وظایف مبرم حکومت شوروی مارس- آوریل 1918 )

" واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود ، بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد . این کاریست بس طولانی ."

( لنین : ابتکار عظیم ژوئن 1919 )

" برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت ، این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم ، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست . ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود . ولی اینکار را نمی توان فوراً انجام داد . این وظیفه ای است بمراتب دشوارتر و بالضروره طولانی . این مسئله ای است که آنرا نمی توان با سرنگونی طبقه ، اعم از اینکه هر طبقه ای باشد ، حل کرد . آنرا فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالانی خرده و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی بتوان حل کرد . چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود ."

( لنین : اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا 30 اکتبر 1919 )

" سوسیالیسم یعنی محو طبقات . دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هر چه از دستش برمیآمده ، انجام داده است . ولی طبقات را نمی توان فوراً محو ساخت . طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند . دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند . طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت . طبقات باقی مانده اند ، ولی هر یک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند ؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است . مبارزه طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود ، بلکه فقط شکل های دیگری بخود می گیرد . "

( لنین : اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا 30 اکتبر 1919 )

" دولت ، در واقعیت امر ، چیزی جز ماشین سرکوب یک طبقه به دست طبقه ای دیگر نیست و این حقیقتی است که در جمهوری دمکراتیک و نظام پادشاهی ، هر دو به یک سان مصداق دارد .... سوسیال دمکرات عامی ، که اخیراً واژه دیکتاتوری پرولتاریا دوباره به گوش اش خورده ، از شنیدن آن به وحشتی سلامت بخش دچار شده است . بسیار خوب ، آقایان ، خیلی مایلید بدانید که این دیکتاتوری چه گونه چیزی است ؟ نگاهی به کمون چاریس ببیند ، خواهید دید که این همان دیکتاتوری پرولتاریاست . "

( مقدمه انگلیس بر چاپ آلمانی 1891 . کتاب : جنگ داخلی در فرانسه )

" هر یک از به اصطلاح دستگاه های سوسیالیستی چیزی جز پذیرش یکی از نقاط گذاری حرکت و ازگون ساز اجتماعی و کنار گذاشتن نقاط دیگر آن نیست ، پرولتاریا بیش از پیش به گرد آرمان سوسیالیسم انقلابی ، به گرد کمونیسم متشکل می شود ... این نوع سوسیالیسم ، اعلام دایمی انقلاب ، دیکتاتوری طبقه کارگر به عنوان نقطه گذار ضروری بسوی الغاء بی پرو برگرد تفاوت های طبقاتی است ، یعنی الغاء تمامی مناسبات تولیدی ای است که این تفاوت ها بر مبنای آنها شکل می گیرد . "

( مارکس : نبرد طبقاتی در فرانسه )

می توان ده ها و صد ها نقل و قول از آموزگاران بزرگ سوسیالیسم علمی مبنی بر ضرورت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بر این لیست اضافه نمود و از این طریق نشان داد که ضرورت دولت دیکتاتوری پرولتاریا بمثابة دولت دوران گذار نه تکه پاره ای از گفته های آنان (روشنفکران خرده بورژوازی در رد این اصل مارکسیستی ، آنرا تکه پاره ای از گفته های آموزگاران پرولتاریا می دانند که بطور تصادفی اینجا و آنجا بیان شده است) ، بلکه یکی از اصول اساسی مارکسیستی است و اصولاً تمامی آثار و نوشتار این بزرگان در راستای نشان دادن راهی است که منجر به رهائی بشریت زحمتکش از چنگال اهریمنی سرمایه می گردد .

آموزگاران پرولتاریا با تحقیقات و پژوهش ها عمیق و گسترده خویش ، با نبوغ فوق العاده و دانش ژرف خویش علت اساسی دنیائی از پستی و تباهی ، فقر و سیه روزی ، جنگ و نیستی ، تحقیر و حقارت های پست فطرتانه و در یک کلام " از خود بیگانگی " انسانها در جامعه را ، محصول مالکیت خصوصی اقلیت ثروتمندان بر ابزار و وسائل عمده تولید دانسته که در جریان پروسه تولید دسترنج اکثریت زحمتکش را می ربایند و بر حجم سرمایه انباشته شده خویش می افزایند . و راه برون شد از این دنیای پستی و تباهی را در الغای مالکیت خصوصی و تبدیل آن به مالکیت اجتماعی از طریق انقلاب سوسیالیستی اعلام کردند .

مارکسیسم دولت برآمد این انقلاب سوسیالیستی را دیکتاتوری پرولتاریا بمثابة دولت دوران گذار از سرمایه داری به جامعه بی طبقه کمونیستی می داند . انجام این راه و چگونگی رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی ، تحت عنوان سوسیالیسم علمی ، آن دانش مارکسیستی لنینیستی است که سراسر آثار و نوشتار آموزگاران پرولتاریا را فرا گرفته است و راه هرگونه فرار بجلو مبنی بر انگار این اصول علمی و جهانشمول را بر مارکسیست لنینیت ها بسته است .

اساساً قبول لغو مالکیت خصوصی بر وسائل عمده تولید و تبدیل آن به مالکیت اجتماعی ، چه بخواهیم و چه نخواهیم بمعنی پذیرش دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست . امریکه مارکسیست ها ( لنینیسیم پیشکش ضد لنینست ها ) حداقل بدان اعتقاد دارند و جایگزینی مالکیت اجتماعی را عامل براندازی هر گونه ستمگری و استثمار انسان از انسان میدانند . چرا که این " الغاء " مالکیت همواره در طی تاریخ توسط توده های میلیونی رنج و کار و از قضا از طریق عمل انقلاب امکان پذیر بوده است .

" انقلاب " عملی است که بخشی از اهالی بقول انگلس با سرنیزه- توپ و تفنگ ، اراده خویش را بر بخش دیگر تحمیل می کند . و این عمل انقلاب هم ، نه مسالمت آمیز- بدلیل خیلی ساده که هیچ سرمایه داری داوطلبانه از سرمایه خود ( که چیزی جز غارت بخشی از نیروی کار نمیباشد ) نمی گذرد ، بلکه ناگزیر بصورت قهرآمیز انجام می گیرد .

پر واضح است که تحمیل اراده مردم در این عمل انقلاب ؛ چیزی جز برقراری مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید که با خصلت اجتماعی نیروی کار در تطابق قرار گیرد ، معنی نمی دهد . تا در روند این پروسه ، با تبدیل تمامی اهالی جامعه به کارکنان آن ، بتوان محو طبقات و اختلافات طبقاتی را سبب گردید .

لذا دولت این دوران ( تبدیل جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه ) که انقلاب سوسیالیستی آغازش و محو طبقات پایانش می باشد ، از هر نظری که تصورش را کنید- از نظر سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، تاریخی ، تجربی ، عقلانی و ... ، اگر آنارشیست نباشیم و به دولت زحمتکشان با برنامه نقش مند اعتقاد داشته باشیم ، هیچ چیزی جز دولت انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا نمی تواند باشد .

### معنی اعدام در دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا :

" کشتن انواع گوناگون دارد .

می توان به شکم کسی چاقونی فرو کرد .

نان کسی را قطع کرد ،

کسی را از بیماریش نجات نداد .

کسی را در خانه بد ساکن کرد .

کسی را به خودکشی واداشت .

با کار جاننش را گرفت ،

کسی را به جنگ فرستاد .

فقط برخی از آنها در دولت ما ممنوعند . "

( برتولت برشت )

بر این لیست می توان روش ها متعدد دیگری که منجر به نابودی انسانها می گردد ، اضافه کرد . اعدام فقط به معنی کشتن فیزیکی انسانها انطور که در میان عوام مصطلح است ، نمی باشد . بلکه اعدام هم چون بسیاری از واژه و مقولات اجتماعی دارای معنی طبقاتی است و در خدمت منافع طبقه و یا طبقاتی است که قدرت سیاسی را در دست دارند و بر اساس ماهیت خویش بدان مبادرت می ورزند .

اصولاً قوانین بی رحمانه ساخته شده در دوران قرون وسطی با هدف کیفر دادن به جرایم و جنایات بوجود آمدند و نه جهت جلوگیری از پیدایش آنها ، انطوریکه طبقات ستمگر در الغاء آن هستند .

" سیاستمداران و قانونگذاران ، که از مبارزه با خوی بشری به ستوه آمده بودند ، سهولت کار خود را در آن می دیدند که با وضع قوانین بیرحمانه تبهکاران را کیفر دهند و مردم را با تماشای شکنجه و اعدام ایشان به عبرت وادارند . کیفر بیست نوع جرم و جنایت اعدام تعیین شده بود . قتل نفس ، خیانت ، بدعتگذارای ، توهین به مقدسات ، جادوگری ، دزدی ، جعل اسناد ، ... زنا ، دست بردن در اوزان و مقادیر ، تقلب در مواد خوراکی ... . اعدام ممکن بود فقط به وسیله عمل نسبتاً کم آزار قطع

سر انجام بگیرد ، اما این مجازات معمولاً امتیازی بود که به زنان و مردان نجیب زاده ارزانی میشد ، و کيفر آدمهای بی سرو پا چوبه دار بود ، بدعتگذاری و شوهر کشی را با توده آتش پاسخ می دادند ، و قاتلان به نام را به اسب می بستند ، بر زمین می کشاندند ، و سپس چهار شقه شان می کردند ، هنری ششم در سال 1531 قانونی گذاراند که به موجب آن می توانست برای تنبیه زندانیان ایشان را در آب بجوشانند ... یکی از شهرداری های سالزبورگ فرماتی صادر کرد به این مضمون : " کسی که جعل اسناد می کند باید بر توده آتش بسوزد یا در آب جوش بمیرد ، و کسی که سوگند دروغ می خورد باید زبانش را از پشت گردنش بیرون آورد ، و نوکری که با دختر ، یا همسر ، و یا خواهر اربابش زنا کند باید سرش را قطع کنند یا به دارش بیاویزند ... معمولاً جسد مردگان را برای عبرت زندگان ، بردار باقی می گذاردند ، تا آنکه کرکسان گوشت آنرا می دریدند و می خوردند "

( نقل از تاریخ ویل دورانت جلد ششم بزبان فارسی )

البته باید در نظر داشت که بورژوازی با طغیان انقلابی علیه مذهب به این روش های قرون وسطی ذکر شده در فوق پایان داد. بدیهی است که بورژوازی جهت پیش برد مقاصد سیاسی و تامین منافع اقتصادی بدین کار مبادرت ورزید . وی دیگر صلاح نمی دید ، دست دزد را ببرد و چشم او را از حدقه درآورد . چراکه در این صورت نمی توانست " نیروی کار " او را غارت کند و بر انباشت سرمایه خود بیافزاید ، بلکه می کوشید بسبک " متمدنانه " با دزدیدن حاصل نیروی کار او ، جانش را بگیرد . در واقع " قصاص " بورژوازی بسیار ریاکارانه تر و پنهانی گردید.

بعلاوه مجریان " قانون " یعنی کسانی که می باید بعنوان داور و قاضی حافظان " قانون " دست پخت خویش باشند و با اعمالشان مردم را به رعایت " قانون " ترغیب گردانند ، خود از فاسد ترین افراد بودند . دقیقاً مانند امروز که گله ای از جاتیان ستمگر و غارتگر بعنوان حافظان " قانون " در راس حکومت جمهوری اسلامی ایران قرار دارند که بر اساس عملکردشان ، خود از پست فطرتی و مخوف ترین جانوران ماموتی دویایی هستند که تاریخ کمتر نظیر آنرا بخود دیده است .

ویل دورانت تاریخ نویس مشهور چنین می گوید :

" دادگاهها به اتفاق آرا فاسد بودند . عضوی از پارلمنت یکی از امنای صلح را چنین نامید ؛ " حیوانی که برای نیم دوجین جوجه از یک دوجین قانون چشم می پوشد " ... لیر مغموم شکسپیر می گوید : " گناه را با طلا اندوده کن تا نیزه نیرومند عدالت را بی آنکه صدمه ای دیده باشد بشکند "

و یا در باره عملکرد " قانون " چنین می گوید :

" قانون جزا بیشتر متکی بر عوامل ترساننده بود تا بر نظارت یا بازرسی ، با وجود ضعف قوانین ، مجازات ها سخت و شدید بودند . در مورد دویست جرم ، و از جمله گرفتن باج سبیل ، قطع نهال ، وسرقت بیش از یک شلینگ ، مجازات اعدام برقرار بوده . "

( نقل از جلد هفتم )

دقیقاً مانند عملکرد 27 ساله حاکمان رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی ایران که در مقام قانونگذاران و مجریان سه قوه از یک طرف در یک قلم هزاران تن از پاکترین و مبارزترین انسانهایی را که فقط جرمشان دفاع از آزادی و دموکراسی بود در بیدادگاههای چند دقیقه ای قتل عام می کنند و از طرف دیگر میلیاردها دلار از دسترنج نیروی کار و ثروت جامعه را بی رحمانه به یغما می برند .

اصولاً چگونه میتوان در برخورد به مقوله اعدام ، ماهیت قانونگذاران رژیم ایران و یا هر دولت سرمایه داری که روزانه میلیونها دلار از نیروی کار و ثروت کشور را بی رحمانه غارت می کنند و اساس حکومتشان بر دریایی از شقاوت و بیدادگری بنا گردیده است ، با ماهیت دولت پرولتاریا که نمایندگان زحمتکشان می باشند ، یکی دانست و کلیشه ای نظر داد و حکم یکسان صادر کرد ؟ . در حالی که اجرای اعدام در اولی بر اساس حفظ و حراست از " قانونی " است که بتوان در پرتوی آن بیشتر و بهتر نیروی رنج و کار را غارت کرده و ثروت های طبیعی بیشتری را به یغما برد .

ولی در دومی اجرای اعدام بر اساس حفظ و حراست از " قانونی " است که در خدمت منافع اکثریت جامعه یعنی در خدمت منافع زحمتکشانی است که مستقیماً در کار تولید شرکت دارند و خود از آن بهره می گیرند .

آیا می توان مفهوم اعدام در دولت های بورژوا- امپریالیستی چون آمریکا که روزانه هزاران نفر را باشکال مختلف کشتار می کنند ، میلیون ها بمب و خمپاره و گلوله بر سر میلیونها انسانهای بیگناه پرتاب می کنند ، کشوری را با تمام تاسیسات اقتصادی- تجاری- مسکونی به نابودی می کشند ، با دولت پرولتری که از اعدام ناگزیر و بمنظور برقراری شرایطی که منجر به محو طبقات و اختلافات طبقاتی گردد یکی دانست ؟ .

در اولی ( دولت امپریالیستی امریکا ) از مقوله اعدام با کشتار هزاران انسان هایی که قربانیان مناسبات سرمایه داری هستند ، با هدف استقرار و تداوم جامعه استثمار گرانه و غارتگرانه امپریالیستی استفاده می گردد .

در دومی ( دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا شوروی ) از مقوله اعدام علیه ضد انقلابیون و جاسوسان امپریالیستی که در جهت بازگرداندن نظام ستمگرانه و استثمارگرانه تزار مآبانه می کوشند استفاده می گردد ، تا با فراهم آوردن زمینه های محو طبقات ، عامل اصلی بساط گستر اعدام را از جامعه برای همیشه برچینند .

دو عمل یکسان ولی با دو ماهیت کاملاً متفاوت . در یکی عمل اعدام در دولتی است که نابودی میلیونها انسان های پر امید همراه با تخریب و نابودی تاسیسات و غارت دسترنج زحمتکشان و منابع طبیعی آنان را مد نظر دارد . در دیگری عمل اعدام در دولتی است که پیشرفت و توسعه ، شکوفایی و سربلندی حرمت واقعی میلیونها انسان مد نظرش می باشد .  
ندیدن تفاوت بین دو دولت با ماهیت کاملاً متفاوت ، شبیه این است که تفاوت بهره مندی از آتشی که جهت گرما بخشیدن و زندگی مورد استفاده قرار می گیرد ، با آتشی که خرمن درو شده دهقانان را بنابودی می کشاند نتوان دید و نتیجه گرفت ؛ چون آتش خرمن را نابود می کند ، پس لغو باید گردد !!! .

و یا از آنجائیکه : چاقو هم می تواند برای جراحی بکار رود ، هم برای کشتن انسان ، بدون اینکه در نظر گرفته شود این چاقو در دست چه کسی قرار دارد بدین نتیجه رسید ؛ چون با چاقو می توان آدم کشت ، پس لغو باید گردد !!! .

در توضیح درک آگاهانه بکارگیری ابزار های مبارزه و درک درست ماهیت عناصر عمل کننده آن به نقل قول نسبتاً بلند انگلس گوش فرا دهیم :

" نیروهای فعال اجتماعی درست مانند نیروهای طبیعت عمل می کنند : سرکش ، قهرآمیز و ویرانگر ، البته فقط تا زمانی که ما آنها را نشناسیم و روی آنها حساب باز نکنیم . اما وقتی آنها را ، عملشان را ، جهت شان را و تأثیرشان را بشناسیم ، آنگاه تنها بستگی به ما دارد که آنها را تحت اراده خود درآوریم و از طریق آنها به هدف خود برسیم . و این به ویژه درباره نیروهای مولده عظیم امروزی کاملاً صادق است . مادامی که ما سرسختانه از شناخت طبیعت و خصلت نیروهای مولده سرپاز می زنیم- چنانکه شیوه تولید سرمایه داری و مدافعتش در برابر این درک مقاومت می کنند- تا آن زمان این نیروها ، علیرغم ما و علیه ما وارد عمل می شوند . و همان طور که مشروحاً توضیح دادیم ، ما را تحت سلط خود در می آورند . اما اگر یک بار طبیعت آنها شناخته شود ، می توانند در دست تولید کنندگان متحد از حالت حاکمین بدجنس به خدمتگزاران فرمان پذیر تبدیل شوند . این همان تفاوت بین قدرت ویرانگر الکتریسیته به هنگام صاعقه و الکتریسیته مهار شده سیم تلگراف و برق است ، تفاوت بین حریق ویران کننده و آتشی است که در خدمت بشر قرار دارد . "

( انگلس : آنتی دورینگ )

با توجه به گفته انگلس در توضیح منطقی و عقلانی تفاوت درباره الکتریسیته و یا آتش ویرانگر و مهار شده ، بهتر می توان به تفاوت ماهوی اعدام در جوامع طبقاتی ( دولت سرمایه داری و دولت سوسیالیستی ) پی برد .

اگر دولت در چنگال بورژوازی باشد، از حربه اعدام بمثابه رعب و وحشت در دل انسانها، نیستی انسانهای آگاه در جهت ستمگری و استثمار اکثریت اهالی استفاده خواهد شد. همانطوریکه تاریخ بدون استثنا صحت آنرا باثبات رسانده است.

ولی اگر دولت در دست زحمتکشان باشد، از حربه اعدام بناچار علیه جاسوسان و خائنی که علیرغم فرصت های چندباره در تلاشند با کمک امپریالیست ها حکومت اکثریت مطلق زحمتکشان را سرنگون گرداند، استفاده خواهد شد. تا بتوان در شرایط مطلوب فراهم شده، با محو طبقات بعلت اصلی هرگونه اشکال ستمگری از جمله اعدام برای همیشه پایان بخشید. همانطوریکه تاریخ دولت های سوسیالیستی شوروی و چین صحت آنرا باثبات رسانده است.

کمونیست ها به پدیده های انتزاعی، مجرد و جداگانه در طبیعت و اجتماع اعتقادی ندارند. برخورد کمونیست ها به مقوله زندان و اعدام با توجه به ارتباط با روابط تولیدی و مناسبات حاکم در جوامع مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد.

از منظر کمونیست ها اعدام شکل آشکار و خشن از مجازاتی است که محصول جامعه طبقاتی و قوانین متبادره از آن می باشد. بعداز تجزیه جامعه اشتراکی اولیه (که زمین در آن مشترک بود) و پیدایش طبقات و اختلافات طبقاتی، با پدیدار گشتن اولین دولت بمثابه محصول تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی، قوانینی از طرف بخشی (حاکمان اقلیت صاحبان ثروت) بمنظور حفظ و حراست از منافع سیاسی-اقتصادی، در مقابل بخش دیگر از اهالی (اکثریت نیروی رنج و کار) تدوین گردید که البته این قوانین سرکوبگرانه در طول اعصار تاریخ شکل ها متفاوتی داشت که فوقاً به بخشی از آن اشاره ای گردید. لذا حربه اعدام را می توان: نوع ویژه ای از اعمال قهر و خشونت و سرکوب طبقاتی بورژوازی دانست. در واقع اعدام نوع خاصی از اعمال ستم طبقاتی بورژوازی علیه توده های مردم است.

اعدام را نمی توان از مجموعه دستگاه ستم طبقه حاکمه جدا کرد و به آن بطور جداگانه برخورد نمود. تقاضای لغو مجازات اعدام باید حتماً در راستای تبلیغاتی گسترده با لغو هرگونه سرکوب و ستم طبقاتی همراهی داشته باشد.

کمونیست ها طبیعتاً مخالف اعدام و یا هر شیوه سرکوب دیگر طبقات حاکم علیه طبقات محکوم و بویژه پرولتاریا هستند. ولی کمونیست ها مبارزه خود را صرفاً علیه اعدام محدود نمی کنند، بلکه با هر نوع اشکال ستمگری آشکار و نهان مبارزه کرده و ماهیت آنها را برای توده ها روشن می کنند.

از آنجائیکه کمونیست ها علیه تمامی اشکال سرکوب (از جمله اعدام) مبارزه می کنند، از آنجائیکه آگاهند جهت از بین بردن سرکوب طبقاتی میلیونها انسان پرامید (طبق تجربه تاریخ) نمی توان جز با قهر انقلابی توده ها به مبارزه پرداخت، لذا؛ قهر طبقاتی طبقه ستمگر حاکمه را با قهر انقلابی مبارزه توده ها پاسخ می دهند تا یکبار برای همیشه با استقرار جامعه بدون طبقه و محو دولت (ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر)، قادر شویم اساس سرکوب بشر و در ارتباط با آن اعدام انسانها را برای همیشه از بین ببریم.

در نتیجه بر اساس مکانیسم تضاد آشتی ناپذیر طبقات متخاصم، بر اساس قانون مبارزه طبقاتی که همواره بدون استثناء بی وقفه ادامه داشته است (سرکوب طبقاتی قهر انقلابی را سبب می گردد- جهت برانداختن قهر طبقاتی باید با قهر انقلابی پاسخ گفت)، هیچ کمونیستی نباید و نمی تواند از قبل به جانان درنده خوی بورژوازی، با وعده لغو قانون اعدام، تامین جانی آنان را فراهم گرداند. و از این طریق با شعار عوامفربانه و غیر طبقاتی "حرمت انسانی"؛ هم توده های زحمتکش را با روحیه پرهیز از "خشونت" و "خون ریزی" به نظارگران بی عملی که هر روز شاهد سرکوبگری آشکار و نهان بورژوازی هستند، تبدیل کند. و هم با دادن چک سفید از قبل، دست خونبار بورژوازی درنده خوی را در سرکوب و کشتار زحمتکشان و نیروی های آگاه و پیشرو آنان

فراختر گرداند. چراکه از قبل " کمونیست " های " متمدن " تضمین کرده اند که قطره خونی از دماغ هیچ جنایتکاری نچکد.

پرسش ما از کسانی که با طرح مسائل جانبی از قبیل اینکه: " ما بخاطر نشان دادن تفاوتمان با بورژوازی ( با پنهان کردن اشکال اعدام های نهان بورژوازی از انظار توده ها ) ، نباید در دوران انقلاب و فردای پیروزی آن ، اعمال خرابکارانه و جنایتکارانه ضد حکومت زحمتکشان را با قهر انقلابی پاسخ دهیم " ، چنین است؛ چه تضمینی برای نیروهای رنج و کار وجود دارد که بورژوازی با احترام به " حرمت انسانی " در فردای انقلاب با توسل به کشتار وحشیانه ، دریایی از خون زحمتکشان و نیروهای انقلاب برپا نگرداند؟ کاری که همواره بدون استثناء انجام داده است.

سنوال ما از این دل نازگان چنین است؛ کدام نمونه تاریخی را سراغ دارید که حکومت های ستمگرانه و استثمار با احترام به " حرمت انسانی " در مقابل خواسته بحق اکثریت زحمتکشان تسلیم گشته و حکومت را بدون " خونریزی " به آنان واگذار کرده باشد؟! و بر عکس مگر تمام تاریخ مبارزه طبقاتی بطلان آنرا ثابت نکرده است و هر روز و هر شب در مقابل چشممان ما به اثبات نمی رسد.

جهت اثبات این نظر هزاران بار ثابت شده که حکومت های بورژوا-امپریالیستی همواره خواست بحق مسالمت آمیز توده هارا با کشتار و اعدام های دستجمعی پاسخ داده اند ، مروری کوتاه بر جنبش های پرولتری خالی از فایده نیست .

### نظری کوتاه به رخدادهای تاریخی کمون و برخورد بورژوازی با آن :

هنگامی که پاریس در محاصره قوای تجاوزگر آلمان بود و مردم به تشکیل " گارد ملی " پرداخته بودند ( گارد ملی که بیشتر اعضای آنرا کارگران تشکیل می دادند و بطور مسلحانه کنترل پاریس را در دست داشتند ، مردم با جمع آوری پول توانسته بودند تعداد 250 توپ تهیه کنند ) ، تی یر نماینده بورژوازی فرانسه در 18 مارس 1871 بر اساس توافق آتش بس با آلمان بخاطر تسلیم نمودن قیام کنندگان در پاریس سربازان خود را برای تصرف توپ ها به پاریس گسیل داشت .

در واقع این بورژوازی بود که بخاطر ترس از کارگران تسلیم پاریس به آلمان را ترجیح می داد و این عمل خیانتکارانه و جنایتگرانه وی علتی بود در آغاز جنگ طبقاتی بین کارگران و بورژوازی در آن زمان .

بنابراین ، این بورژوازی بود که با قهر طبقاتی خویش ، سرکوب زحمتکشان که داوطلبانه و با پول خویش سلاح تهیه کرده و به پاسداری از مهین خویش در برابر تجاوزگر خارجی پرداخته بودند ، را عملی گرداند و نتیجه این نبرد ، پیروزی زحمتکشان بر بورژوازی بود .

در گام بعدی کمون در یک انتخابات کاملاً دمکراتیک و همگانی نمایندگان جهت اداره وزارتخانه ها برگزید . بدون پرداختن بکارهای درخشان کمون ، اولین فرمان ؛ انحلال ارتش دائمی و جایگزین کردن ارتش مردمی بود . با این عمل کمون نشان داد دفاع مهین پرستانه واقعی از سرزمینی که مورد تجاوز دشمن خارجی است ، فقط در توان تسلیح داوطلبانه ارتش آزادیبخش مردمی تحت رهبری پرولتاریا است . و نه ارتش ویژه که یکی از اندام های انگلی دولت بورژوازی است و بخش عظیمی از بودجه کشور را به فرماندهان " وطن فروش " اختصاص داده است .

کمون با این عمل ثابت کرد دفاع بورژوازی از " مهین " ، (بدون منافع سیاسی-اقتصادی) دروغی بیش نیست و اگر احیاناً و تاریخاً در مقابل تجاوز خارجی به دفاع از مهین پرداخته است بدین خاطر بوده که نیروی اصلی و آزادیبخش این ارتش مهینی را مردم تشکیل داده و بورژوازی بخاطر کسب رهبری این جنبش در این جنگ مهینی شرکت کرده تا در فردای پیروزی ، هم " پیروزی " را به رهبری خویش ثبت کند و هم با کنترل " جنبش " ، در راستای منافع سیاسی-اقتصادی داخلی و خارجی خویش زمینه نهایت بهرمندی را داشته باشد .

کمون با فرمان هایی به تحق خواسته های مردم زحمتکش پرداخت یعنی با مسالمت آمیزترین روش در حالی که مسلحانه از پاریس تحت محاصره در مقابل تجاوزگران آلمان بدفاع برخاسته بود ، می رفت با اجرای فرامینی خواسته ها و آمال تهی دستان پاریس را جامه عمل بپوشاند . بورژوازی فرانسه در مقابل این خواست حق طلبانه و مسالمت آمیز مردم ، با برپایی دسته های جاسوسان و خرابکاران به اخلاص جنایتکارانه در امورات مسالمت آمیز کمون پرداخت و روزانه دسته دسته از زحمتکشان دستگیر شده ( در زمانیکه بورژوازی به پاریس حمله کرد تعداد زیادی از مردم را کشته و دستگیر نمود ) را اعدام نمود . ولی کمون در مقابل ، علیرغم اینکه تعداد زیادی از عناصر و مقامات بورژوازی را در گروگان داشت ، هرگز بعمل مقابل به مثل دست نزد . و با این حرکت نهایت درجه عالی انسان دوستی اولین حکومت کارگری را به جهانیان در عمل نشان داد . ولی در مقابل بورژوازی نهایت درنده خویی خود را با اعدام تعدادی از زحمتکشان دستگیر شده پاسخ گفت .

کمون در تمام دوران کوتاه 72 روزه اش همواره سعی داشت از طریق " مسالمت آمیز " و از راه مذاکرات با مقامات بورژوازی کشوری بحل این تضاد بنیادی مابین نیروی کار و سرمایه بپردازد . کمون این عمل مسالمت آمیز را حتی در حالی که مردم از بی غذایی در مضیقه بودند و بانک مرکزی با میلیاردها فرانک در اختیارش بود به مصادره انقلابی آن نپرداخت ( یکی از بزرگترین اشتباهات کمون ) و در عوض به مذاکره دست زد .

کمون حتی در دوران اعدام های زحمتکشان و نیروی های انقلابی توسط بورژوازی ، در حالی که 69 نفر و از جمله سر اسقف پاریس را در گروگان داشت ، حاضر بود تمامی گروگان ها را فقط در قبال آزادی یکی از رهبران قیام ( لونی بلانکی ) آزاد گرداند . ولی جواب بورژوازی فقط ادامه اعدام های بی وقفه بود .

باید توجه داشت کمون بمثابه اولین حکومت کارگری در جهان مظهر عالی ترین دمکراسی یعنی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بود . یعنی کارگران در دولتی متشکل شده بودند که نمایندگان اداره امور جامعه همگی از کارگران و یا نمایندگان با اعتبار آنها بودند . قوانینی که بتصویب رسید در جهت حفظ و حراست از منافع زحمتکشان بود . قوانینی بود که در جهت رشد و توسعه ، پیشرفت و شکوفائی و امنیت جامعه طی طریق می کرد و هدفش محو طبقات و اختلافات طبقاتی و نتیجتاً خشک کردن چشمه اعدام های مرسوم بود .

کمون بجای بکار بردن سرپنجه آهنین علیه جنایتگری بورژوازی ، بجای بکار بردن اقداماتی ضروری در مقابل دریایی از اعمال خرابکارانه و ضد انسانی بورژوازی ، به تنها کاری که مبادرت ورزید دفاع از موجودیت خویش بود و نه حمله همه جانبه و گسترده علیه بورژوازی . و این همان علت اصلی شکستش بود که مارکس و انگلس بدان اشاره داشتند . ولی معذالک در مقابل نهایت خویشتنداری و عطوفت پرولتاریا ، بورژوازی به برپایی دریائی از خون زحمتکشان که تعداد زیادی را کودکان و زنان تشکیل میدادند پرداخت که بقول مارکس جنایات قبلی ستمگران در مقابل آن بازیچه ای بیش نبود .

### نظری کوتاه به رخداد تاریخی اکتبر و برخورد بورژوازی با آن :

و اما درباره اولین دولت کارگری پیرومند در شوروی که حاصل انقلاب سوسیالیستی اکتبر 1917 بود . جهت نشان دادن عملکرد مسالمت آمیز او با دیگر کشورهای جهان و مقابله جنایتکارانه دول امپریالیستی با آن ، فقط به نمونه ای اشاره می کنم چراکه مداخله دول امپریالیستی و نیات پلید آن در مقابل اولین دولت سوسیالیستی را به سلسله مقالاتی در آینده موکول می نمایم . به نظر نگارنده ؛ برخورد به مسئله انقلاب سوسیالیستی شوروی ، چگونگی ساختمان سوسیالیسم ، رابط حزب با شوراها ، مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و ... ، با توجه به اتفاقات واقعی روی داده در جهان ، می تواند بیانگر درستی اعتقاداتمان به اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم باشد .

در فرادی پیروزی انقلاب سوسیالیستی شوروی ، سفید کبیر آمریکا فرانسیس در پیامی که به واشنگتن مخابره کرد ، ادعا نمود که رژیم جدید شوروی بیش از چند روز دوام نخواهد آورد و به وزارت خارجه سفارش کرد که تا هنگامیکه بلشویک ها سرنگون نشده اند ، دولت روسیه را برسمیت نشانند .

" متفقین روسیه- بریتانیا ، فرانسه و ایالات متحده از سقوطه محتوم ارتش روس بیمناک بودند . در هر لحظه امکان این می رفت که یک میلیون سرباز آلمان بناگاه از جبهه شرق خلاص و به سوی نیروهای بی رمق متفقین در غرب یورش آورند . به همین درجه نیز آینده گندم اوکراین ، زغال سنگ دونتس ، نفت قفقاز ، و تمامی ذخایر سرشار سرزمین روسیه در خطر بود ، ثروت هایی که می رفت به چنگال حریص آلمان پادشاهی بیفتند . ... متفقین نا امیدانه- و حداقل تا زمانیکه قوای کمکی آمریکا به جبهه غرب برسد- تلاش در نگهداری روسیه در حالت جنگ داشتند . سرگرد رابینز یک نفر از خیل دیپلمات ها ، نظامیان و افسران اطلاعاتی مخصوص بود که بطور شتابزده به پتروگراد عازم شده بودند تا آنچه در توان دارند انجام دهند تا روسیه جنگ را همچنان دنبال کند ... "

( نقل از کتاب پر ارزش مایکل سیرز-آلبرت کان بنام " توطئه بزرگ " برگردان : ماکان از انتشارات حزب کار ایران توفان )

آری امپریالیسم آمریکا در راس دول امپریالیستی بریتانیا ، فرانسه از سقوط قریب الوقوع روسیه تزاری بخاطر جلوگیری از رشد سوسیالیسم در جهان با هدف تداوم غارت دسترنج زحمتکشان و منابع طبیعی آن ، بسیار ناخرسند و بیمناک بودند و با تمام توان بر طبل آتش افروزی جنگ می کوبیدند. بدون تفسیر و توضیح با ذکر فقط نمونه ای قضاوت را به خوانندگان عزیز واگذار می کنیم . گوش فرا دهیم به چکیده نظرات آزمندانه و جنایتکارانه کمپانی های غارتگر اروپایی ( این حامیان لغو اعدام ) از تجاوز آشکار به دولت سوسیالیستی جوان شوروی .

فرانسیس بیکر و بکرزو رئیس کمیته اجرایی اطاق بارزگانی روس- انگلیس ، در یکی از ضیافت های کلوب بریتانیا- روسیه که با شرکت صاحبان بزرگ صنایع و سیاستمداران در سال 1919 در لندن برپا شده بود ، در جمع حاضرین چنین گفت :

" روسیه کشور بزرگی است . همه شما ، بخاطر تماس نزدیکی که از طریق معاملاتتان با این کشور دارید از امکانات روسیه- چه از نظر صنعت و چه از لحاظ ثروت طبیعی و چیز های دیگر آگاهید . چرا که روسیه از هر ثروت ممکن برخوردار است .. "

و یا زمانیکه سیل نفرات و مهمات انگلیسی و فرانسوی بدرون سیبری سرازیر می شد ، بولتن فدراسیون صنایع انگلیس ، نیرومندترین اتحادیه صاحبان صنایع انگلیس ، اوضاع را بدین صورت توضیح داد :

" سبیری غول آسترین جایزه ای است که پس از فتح آمریکا ، به دنیای متحدان اهدا شده است " خوب توجه کنید حقیقاً غارت ثروت های دیگر کشورها از منظر انحصارات امپریالیستی " تمدن " نام دارد . غارتی که میلیونها کشته و معلول و نابودی کشوری را بدنبال داشت . بجاست کسانی را که از : " کارکرد و اهداف مجازات های عمومی تا حد زیادی تغییر کرده و جنبه انسانی تری بخود گرفته است " در جوامع بورژوازی غربی دم می زنند با رجوع به حقایق تاریخی آنطور که بوده و نه آنطور که خود تفسیر میکنند ، به ماهیت ضد انسانی و انسان کش دول اروپایی که قانون لغو اعدام در آنها جاری است ، پی ببرند .

و یا هنگامیکه نیروهای متفقین بطرف قفقاز یورش آورده و باکو را اشغال کردند ، مجله بارزگانی انگلیس بنام خاور نزدیک ذوق زده چنین نوشت :

" باکو از لحاظ نفت بی نظیر است ... باکو از هر شهر نفتی دیگر دنیا بزرگتر می باشد . اگر نفت شاه باشد ، باکو تخت سلطنت آن است ! "

و یا زمانیکه ارتش ضد انقلاب ژنرال دنیکن ( ارتش سفید ) ، تحت حمایت و پشتیبانی متفقین به حوزه زغال سنگ دن یورش آورد ، شرکت بزرگ زغال سنگ انگلیس ، در نشریه تجاری خود چنین نوشت :

" روسیه از مخازن مکشوفه زغال سنگی برخوردار است که از لحاظ عظمت تنها پس ایالات متحده قرار دارد . بر اساس ارزیابی منتشره از طرف کنگره زمین شناسی جهانی تنها در حوزه دونتس ( جایی که ژنرال دنیکن در حال عملیات است ) بیش از سه برابر منابع آنتراسیت انگلستان و تقریباً دو برابر کمیت در دسترس ایالات متحده زغال موجود است . "

و یا اینک غارتگران ژاپنی در نشریه " فروشنده ژاپنی " در جمع بندی چنین می گوید :  
" روسیه با 180 میلیون جمعیت آن ، با زمین حاصلخیزش که از اروپای مرکزی تا سواحل اقیانوس آرام و از قطب شمال تا دریای خزر و دریای سیاه وسعت دارد ... با امکانات بازاری که حتی خوش بین ترین افراد جرات بخواب دیدن آنرا نداشته است ... روسیه در حقیقت این انبار غله مخزن ماهی ، الوار خاته ، معدن زغال سنگ ، طلا ، نقره و طلای سفید جهان ! "

ملاحظه می گردد آن چیزی که تجاوزگران انگلیسی ، فرانسوی و ژاپنی را مجذوب و مدهوش می ساخت ، غنایم بودند که فقط با شکست دولت سوسیالیستی شوروی ، دستیابی به آن امکان پذیر بود .

در واقع دخالت امپریالیسم آمریکا در روسیه و در حال جنگ نگاهداشتن روسیه با آلمان را ، باید فقط به فقط در راستای سرنگونی اولین دولت سوسیالیستی در جهان دانست که می رفت بساط غارتگری این " متمدن بشر دوست " در شوروی را برچیند .  
در مقابل این همه وحشیگری و قساوت بی پایان ، لنین آموزگار بزرگ پرولتاریا در مقام رهبر دولت سوسیالیستی به یکی از نمایندگان آمریکا ریموند رابینز چنین گفت :  
" می گویند من یک دیکتاتور هستم . این درست است . من یک دیکتاتورم بخاطر آنکه خواست توده کارگران و دهقانان را پشت سر خود دارم . اما چنانچه هر آینه از برآوردن این خواست سرباز زخم ، آنان قدرت را از من سلب می کنند و من نیز همانگونه بینوا خواهم شد که تزار . "

و در مورد عرصه اقتصادی حکومت شوروی چنین ادامه داد :

" ما با جمهوری تولید گران به مقابله با جهان برخوایم خاست . مادرشوراها نه افراد سهامدار و مالک ابزار بلکه تولیدگران را راه داده ایم . حوزه زغال سنگ دونتس توسط تولیدکنندگان زغال سنگ نمایندگی می شود ، راه آهن بوسیله تولیدگران وسائل حمل و نقل ، سیستم پستی توسط ارتباط چای های آن و غیره . "

توجه کنید لنین در نهایت قدرت در وحله اول در عرصه مبارزه با خصم طبقاتی ، برتری تولید سوسیالیستی را برجسته کرده و روی آن تاکید می ورزد- و نه اعلام جنگ و کشتار ، انطور که وی را به نقض قانون و دیکتاتوری حزب متناسب می گردانند .  
و در زمینه همکاری های بین دو کشور چنین گفت :

" دولت شوروی خواهان شناسایی رسمی و دولتی از جانب ایالت متحده است . در ازای کمک های فنی آمریکا ، دولت شوروی تعهد می کند که جبهه شرق را از کلیه تجهیزات جنگی تخلیه نماید " لنین بخوبی آگاه بود که از افتادن تجهیزات جنگ آلمان ها چقدر آمریکایی ها در رنج می باشند .  
تجهیزاتی که اگر بچنگ آلمانی ها می افتاد ، می توانست از آن برای درهم کوبیدن ارتش روسیه و متفقین استفاده کرده و کیک بزرگ روسیه 180 میلیونی با سرزمینی وسیع ، با تاج پادشاهی نفتی ، با معادن عظیم زغال سنگ ، با گندم انبوه و ... ، را بچنگ آورد و متفقین را از این خوان یغما گسترده محروم دارد .

ملاحظه می گردد که چگونه درخواست انسانی و مسالمت آمیز رهبر پرولتاریا به آمریکا ، پاسخش جنگهای خونین داخلی و مداخله گرانه بمدت بیش از دو سال و نیم و مرگ 7 میلیون مرد و زن و کودک روسی را چه در جبهه های جنگ و چه در اثر گرسنگی و امراض همراه داشت ، داده شد . از خسارت مادی 60 میلیارد دلاری آن سخن نمی گوئیم .

برخورد های مسالمت آمیز و فوق انسانی بلشویک ها در آزاد کردن اسرای ضدانقلاب داخلی و خارجی تا جایی که سران این قوای خائمانسوز چون ژنرال دنیکن را دربرداشت ، بر کسی پوشیده نیست که جوابش نهایت وحشی گری قوای ضد انقلاب را به همراه داشت .

دیگر از انقلاب چین و دیگر انقلابات رهائی بخش که در تمامی آنها نهایت همکاری و برخورد های مسالمت آمیز با بورژوازی بکار رفت سخن نمی گوئیم . چراکه مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد . اکنون سنوال ما از طیف طرفداران لغو قانون اعدام چنین است ؛ حال اگر در مقابل آن همه رنوفت ، خویشتن داری و گذشت والای کمونیست ها از یکطرف و دریایی از جنایات و وحشیگری عناصر ضد انقلاب داخلی و خارجی از طرف دیگر ، افرادی از این جانیان دستگیر و در دادگاه هالی خلق به حکم اعدام محکوم شوند ، آیا پرولتاریا مجاز نیست این خائنین را در مقابل اعمال جنایتکارانه چندین باره شان به مجازات برساند ؟ و یا آنطور که شما می پندارید ؛ با کشیدن دست نوازش بر سر و گوششان و دادن امان نامه ، ضد انقلاب را در انجام اعمال براندازی حکومت زحمتکشان به ترغیت بیشتر وادار نماید ؟!

از لغو قانون اعدامی سخن می رود که مارکس آنرا در اولین حکومت پرولتری تائید نمود . از لغو قانون اعدامی سخن می رود که برای اولین با در حکومت شورایی شوروی سوسیالیستی در جهان لغو شد و این در حال بود که لنین همراه با عده ای از بلشویک ها مخالف لغو آن بودند . از لغو قانون اعدامی سخن می رود که بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر منتواً سه بار لغو و مجدداً برقرار گردید .

### نکاتی پیرامون انواع اعدام های نهان بورژوازی :

اصولاً لغو قانون اعدام در پاره ای از کشور های اروپای غربی به این مفهوم نیست که بورژوازی آلمان و یا سوئد مخالف آدمکشی می باشند . ایدئولوگ های بورژوازی خود از مروجان چنین شعار های عوام فریبانه ای هستند . آنها با طرح این شعار های " بشر دوستانه " در صدداند برنامه های تسلیحاتی خود را کامل کنند . فراموش نباید کرد که ارسال سلاحهای کشتار جمعی به عراق که در جنگ هشت ساله ایران و عراق بکار رفت و یا سلاحهای شیمیایی که بیش از 7 هزار از کردهای حلبچه را قتل عام نمود از طرف همین کشورهای " بشر دوستانه " چون آلمان فرستاده شد . و یا ارسال موشک های نفربر ضد تانک همراه با نظامیان متخصص و شرکت در جنگ خلیج در سال 1991 و تحریم اقتصادی علیه عراق از طرف کشور سوئد ، کشوری که در دم حکم اعدام انزجار خویش را بارها علیه آمریکا اعلام داشته است ، چیزی جز بیان سالوسی و ریاکاری بورژوازی کشور های اروپایی نیست که خود را پرچمدار لغو قانون اعدام می دانند و از بام تا شام توسط رسانه های گروهی خویش دم از " انسان دوستی " می زنند .

در اینجا سخن از اعدام آشکار نیست . بورژوازی هرگز از اعدام دست بر نخواهد داشت . او شکل آشکار خشونت را با شکل کمتر آشکار و نهان آن جهت فریب افکار عمومی تعویض می کند . اعدام یعنی سرکوب طبقاتی یعنی کشتن یک فرد از جبهه مخالفی که فریب ترشد های بورژوازی را نخورده است و برای دفاع از حقوق انسانی و برحق زحمتکشان به مبارزه دست زده است . همانطوریکه در ابتدای این متن با نقل قولی از برشت توضیح داده شد ، کشتن انواع گوناگون دارد . بویژه در این دنیای سراسر ریا و تزویر ، دنیایی که تحت ماشین دروغپردازی امپریالیست ها وارونه جلوه می گردد ، بورژوازی می کوشد با پنهان کردن ماهیت اعدام های دستجمعی ، خود را باصطلاح " بشر دوست " و " متمدن " نشان دهد تا قادر گردد تجاوزات بربرمنشانه خویش را در انظار عمومی توجیه گرداند .

پرسش ما از کل طیف طرفداران لغو قانون اعدام که آنرا به کمونیست ها برای انقلاب سوسیالیستی و فردای آن توصیه می کنند ، چنین است ؛

آیا تحریم اقتصادی کشورهای عقب نگهداشته شده از جمله عراق که با هدف تسلیم کردن آنان به پذیرش احکام و قوانین انحصارات امپریالیستی انجام می گیرد ، تحریمی که فقط در عراق بیش از یک میلیون و 800 هزار نفر که بیشتر آنان را کودکان و زنان تشکیل می دادند ، به کام مرگ کشید ، اگر نام این عملکرد ضد انسانی امپریالیستی اروپایی اعدام دستجمعی نیست ؟ پس چه نامی جز جنایت علیه بشریت می توان بر آن گذاشت ؟

آیا سکوت و بی عملی با معنی کشورهای اروپایی در کشتار و جنایتگری بیش از 40 ساله صیهیونیست های اسرائیلی علیه خلق فلسطین ، اگر تائید اعدام دستجمعی خلقی مورد تجاوز قرار گرفته و آواره گشته نیست ؟ پس چه نامی غیر از پذیرش جنایت علیه بشریت بر آن می توان گذاشت ؟

آیا سکوت دول امپریالیستی اروپایی در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 ، علیرغم شکایت هزاران خانواده های زندانیان و نامه های افشاگرانه علیه بزرگترین جنایت قرن به سازمان ملل و دیگر سازمانهای حقوق بشری که تره هم برای کوهی از این اعتراضات خورد نکردند ، در مقابل این فاجعه قرن ، چه چیزی جز تائید قتل عام دستجمعی زندانیانی بی وکیلی است که به وحشیانه ترین شکل قرون وسطی اعدام شدند ؟

آیا بمباران بربرمنشانه و ابر جنایتکارانه دول امپریالیستی اروپایی علیه کشورها از جمله عراق- یوگسلاوی- افغانستان و ... که صدها هزار را در تلی از آتش و خون غرق کرد ، اگر جنایت آشکار علیه بشریت نیست ؟ پس چه نامی دیگری می توان بر آن گذاشت ؟

آیا وجود میلیونها از کودکان پسر بین 9 تا 15 ساله تن فروش که هر ساعت و هر روز پارها تحت شنیعی ترین شکنجه های ضد انسانی جسمی و روحی قرار می گیرند ، اگر جنایت علیه بشریت و آنهم از نوع پلیدترین و کثیف ترینش نیست ؟ پس چه نامی می توان بر آن گذاشت ؟

آیا برپایی جنگ های قومی و مذهبی در بین ملیت ها از جمله رخداد توسط امپریالیست ها که در آن نزدیک به یک میلیون انسان قتل عام شدند ، اگر اعدام دستجمعی نیست ؟ پس چه نامی جز جنایت علیه بشریت ( قتل عام ) می توان بر آن گذاشت ؟

آیا انتقال کارخانه های صنعتی- الکتریکی به کشورهای جهان سوم که با هدف کسب سود هر چه بیشتر و ایجاد خیل عظیم بیکاران و بعنوان عاملی برای پائین آوردن و پائین نگهداشتن دستمزد کارگران شاغل انجام می گیرد ، اگر از منظر شما نازک دلان مرگ تدریجی کارگران از نوع اعدام خرنده و پنهان نیست ؟ پس چه نامی می توان بر آن گذاشت ؟

اصولاً طرفداران لغو اعدام هیچ معنی بیکاری کارگران نه تنها در کشورهای عقب نگهداشته شده که بمعنی حکم " مرگ تدریجی با شتاب بالا " است ، بلکه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری چون آلمان- فرانسه- ایتالیا و .. که بمعنای حکم " مرگ تدریجی با شتاب پائین " است را درک می کنند ؟

آیا می دانید " بیکاری " در جوامع سرمایه داری علاوه بر اینکه فقر و فلاکت میلیونها انسان را سبب می گردد ، عامل اساسی ؛ دزدی ، جنایت ، فروش اجزای بدن ، تن فروشی ، خودکشی ، طلاق و از هم پاشیدگی خانواده ها ، اعتیاد به مواد مخدر ، اعتیاد به مشروبات الکلی ، و هزاران فضاحت اخلاقی دیگر می باشد . و این یعنی اعدام خرنده میلیون ها انسانهای پر امید ، یعنی حکم مرگ تدریجی میلیونها نیروی رنج و کار که روزانه توسط حکومت های بورژوازی- امپریالیستی در اقصا نقاط جهان علیه زحمتکشان اعمال می گردد . البته اگر عافیت طلبان خارج نشین که از مزایای " حق بیکاری " برخوردارند ، آنرا " غلو کردن " ننامند .

جای دور نرویم ، در همین فاجعه اخیر طوفان " کاترینا " در جنوب آمریکا که دهها هزار نفر به کام مرگ کشیده شدند ، بیش از یک میلیون بی خانمان و آواره گردیدند ، جدای از خسارت جانی و مالی ناشی از وقایع طبیعی که امری اجتناب پذیر می باشد ، اگر واقعاً بجای سیاه پوستان فقیر و یا بهتر است گفته شود بجای مردمان فقیر و کم درآمد ، طبقات ثروتمند مورد این بی مهری طبیعت واقع می شدند ، آیا چنین رقم عظیم تلفات انسانی که عمدتاً در اثر بی توجی و بی اعتنائی مقامات مسئول کشوری نسبت به جان زحمتکشان بود ، بوجود می آمد؟! و اگر این " بی توجی " ها و " بی اعتنائی " ها که همواره در مورد جان تھی دستان انجام می گردد ، جنایت علیه بشریت فقیر نیست ، پس چه نام دیگری می توان بر آن گذاشت .

بر این سیاهه می توان دهها و صدها اشکال مستور شده انواع ستمهای طبقاتی بورژوازی علیه زحمتکشان را نام برد که از نوع اعدام های خرنده مدفون شده زیر خروارها رنگ و روغن و

غیر قابل رویت عوام است . و باید دارای بینش پرولتری بود تا قادر شد آنرا در دید همگان قرار داد .

در واقع ، لب کلام طرفداران " لغو قانون اعدام " بدون از بین بردن کلیه مظاهر ستمگری طبقاتی بمعنی : حذف دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمثابه کلیدی ترین اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم از برنامه کمونیست ها می باشد . و این امر نمی تواند چیزی جز پرداخت چک سفیدی که از قبل جهت آسوده خاطر بودن به بورژوازی داده می شود ، معنی گردد .

کسانی که بجای اعدام جنایتکاران و قاتلان هزاران انسان های بی گناه و پر امید ، گزینه کارهای سخت و پر مشقت- کارهایی که عاملین و آمران انسان کش روزی صدبار آرزوی مرگ را نمایند ، تجویز می کنند ، آیا برآستی از زمره همان افرادی نیستند که از " اردوگاههای کار اجباری " شوروی سوسیالیستی ( مناطقی با امکانات تولیدی-درمانی بمنظور بازسازی و برگشت مجدد بزهکاران به جامعه ) کوه دروغین " اردوگاههای مرگ " را ساختند و آنرا بر فرق کمونیست های راستین می کوبند ؟

آیا طیف مخالفین اعدام فراموش کرده اند که استالین بخاطر فرستادن جانیان و خرابکاران و جاسوسان و مفت خوران به " اردوگاههای کار " ، از طرف ضد انقلاب و امپریالیست ها مورد اتهامات ردیلانه ای از قبیل ؛ " قاتل 40 میلیون دهقان شوروی " ، " نابود کننده مخالفین سیاسی " ، و ... ، واقع شد و او را در ردیف بزرگترین دیکتاتور های تاریخ چون هیتلر قرار دادند . امری که باور شما نیز گردیده است و آنرا چون چماقی علیه کمونیست های راستین بکار می برید . در واقع این جماعت بدون در نظر گرفتن مکانیسم مبارزه طبقاتی و متاسفانه تحت تاثیر فضای عاطفی دروغین امپریالیست ها ، نمی خواهند درک کنند که مکانیسم این " مبارزه " جدا از شدت و ضعف های دوران ، همیشه و همواره ثابت و دائمی است و بمثابه امری ذاتی عمل می کند و به هیچ وجه به نیت بد و خوب انسانها بستگی ندارد .

برای مثال اگر شما در فرآیند انقلاب سوسیالیستی تمامی زندانها و بساط اعدام را برچینید و حتی اگر امکانات کافی با خدمه و حشمة در اختیار خرابکاران و جانیان و جاسوسان مخالف نظام سوسیالیستی قرار دهید ، باید مطمئن باشید تا زمانی که در محاصره امپریالیستی قرار دارید ، هرگز از تیر رس تبلیغات زهر آگین ماشین غول پیکر دروغپردازی بورژوا- امپریالیسم خلاصی نخواهید یافت و شما را به هر شکلی که شده به بزرگترین " دیکتاتور " ها منتسب خواهند کرد . همانطوریکه با مارکس- لنین- استالین و ... کردند .

زندان ، شکنجه ، اعدام از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ناشی می گردد . جدائی بین مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ( توسط سرمایه ارا ) با خصلت اجتماعی نیروی های تولیدی ( کارگران ) ، آن عامل اساسی استثمار انسان از انسان است و هیچ ربطی به نیت شر و نیک انسانهای معتقد به مناسبات سرمایه داری ندارد .

ستمگری ، جنایتکاری و استثمارگری و بکار برد اشکال این ستم طبقاتی چون زندان ، شکنجه و اعدام های آشکار و نهان جزء ماهیت نظام های طبقاتی و از جمله نظام سرمایه داری است و از علت ؛ جدائی بین ابزار و وسائل تولید ( که در مالکیت خصوصی سرمایه داران است ) با تولید کنندگان ( کارگران ) ناشی می گردد .

در این " مبارزه " بین دو قطب متضاد روابط تولیدی ، اقلیت ( سرمایه داران ) بمنظور حراست از مناسبات سرمایه داری ناگزیرند اشکال گوناگون ستمگری طبقاتی را علیه بخش اکثریت ( کارگران ) بکار برند ، تا قادر شوند شرایط تحقق انباشته سرمایه را فراهم گردانند و در این راه از هر نوع رذالت و پستی ، دروغگویی ، جعل اکاذیب و خلاصه هر آنچه در انبان ستمگری دارند ، دریغ نخواهند ورزید .

یگانه راه خلاصی از شر این آفات جوامع طبقاتی در گرو محو طبقات است و بدون فراهم کردن شرایط مادی کافی و لازم این زوال پذیری ، نمی توان بیکباره آنان را از بین برد .

در پایان این مبحث بجاست بخاطر بسپاریم که به گواهی تاریخ مبارزات طبقاتی ، کمونیست ها از صلح دوست ترین افرادند و اصولاً برای صلحی پایدار و همیشگی مبارزه می کنند . همین جدال نظری بر سر قانون لغو اعدام بین انقلابیون و کمونیست ها ، بیان اعتقاد عمیق و راسخ آنان به صلح دوستی حقیقی می باشد .

برخی بر این باورند ؛ بدون داشتن دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و به تبع آن بدون بکارگیری اشکال این " دیکتاتوری " می توان به جامعه ای که آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی در آن حاکم باش ، دست یافت .

پاره ای دیگر از جمله نگارنده ، با توجه به تجربه تاریخی- سیاسی بر این اعتقادند ؛ بدون دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ، بشریت زحمتکش هرگز قادر به رهایی از ستم طبقاتی و بطریق اولی قادر به محو طبقات و تحقق جامعه ای که آزادی و دموکراسی بمعنای واقعی کلمه در آن برقرار باشد دست نخواهد یافت .

بهر حال مباحثی از این دست بین طیف " چپ " نه تنها در سطح ایران بلکه در سطح جهانی وجود دارد . با امید باینکه بتوانیم فارغ از هر گونه برچسب و اتهام زنی ، در فضائی سالم و رفیقانه قدمی ولو کوچک در جهت تنویر افکار برداریم .

ادامه دارد بهمن ادیب 2005/09/07